

هدفهای نه گانه فرهنگ

-۲-

۵- فقدان اعتدال روحی

به اندازه نداشتن سلامت جسمی فقدان سلامت روحی هم موجب محنت و درد پویشانی و بهم زدن روابط انسانی است. گرفتاریهایی که بر اثر ترس و دروغ و حسد و کینه و فزون-طلبی و بدخواهی گریبانگیر افراد اجتماع و در نتیجه خود اجتماع میگردد خارج از حد تقریر و بیان است. به نظر بعضی این صفات ناشی از خبث باطن و بدذاتی و کج فطرتی است. از نظر روانشناسی ابتلاآتیی از این قبیل نشانه آن است که بچه در دوران خردی محیطش نامساعد بوده و خوئی بد گرفته است. معمولاً طفل همانطور که یاد می گیرد زبان مادری خود را حرف بزند همانطور هم یاد می گیرد که فحش بدهد و هتاکی کند. همانطور که یاد می گیرد فوتبال بازی کند همانطور هم یاد می گیرد تمدی کند و کسی را آزار دهد.

قسمت عمده این صفات و خلقیات مرتبط به دوران قبل از مدرسه است ولی دوران مدرسه نیز در ایجاد صفات پسندیده و همچنین ناپسندیده سهم بسزائی دارد. اگر بخواهیم صفاتی از قبیل خودپسندی و پرروئی و کینه جوئی و ریاکاری و تملق و دروغ و خدعه کمتر در افراد بروز کند و بخواهیم در عوض خصالی مانند نیکی و خیرخواهی و مردمی و مهربانی و راستی و حقیقت گوئی در نهاد محصلین متمکن گردد و روابط بین افراد بر اساس صفا و صمیمیت و اعتماد و اطمینان باشد، ناچار دستگاه فرهنگ باید در برنامه خود تحت عنوانهایی از قبیل «بهداشت روانی «یا» خودشناسی «یا» امراض روحی» ساعاتی به این مسئله مهم تخصیص دهد.

۶- عدم احساس مسئولیت

یکی از خصوصیت اجتماع ما اینست که افراد در برابر آن احساس مسئولیت نمی کنند و خود را از هیچ بابت بدهکاری نمی شناسند. انتظار غالب مردم اینست که همه قدمهای اصلاحی را دولت بردارد. توقع آن است که دولت تمام تربیبات و وسائل را چنان مهیا سازد که همه چیز مطابق میل و دلخواه و بدون محدودیت و مزاحمت قابل استفاده باشد. از اینکه خود در برابر این نظامات سهمی و تعهدی دارند هیچگاه بحثی در میان نیست. همیشه خود را میرا از هر قیدی و ذمه ای می شناسند و در هیچ مورد مسئولیتی احساس نمی کنند. واقعیت امر اینست که با چنین طرز فکری هر اندازه هم که دولت قصد خدمت داشته باشد و فعالیت نماید شرایط چندان مساعد و موافق زندگی نخواهد شد. ممکن نیست که دولت بتواند در کلیه امور اجتماعی وارد شود و آنها را طوری مرتب و منظم کند که همه چیز جریان صحیح پیدا کند. وقتی این امر از عهده امکان دولت خارج بود و افراد هم احساس درد و مسئولیت نکردند و نخواستند خود مسائل مرتبط به شهر و محل سکونت خود را حل کنند محیط زندگی نمیتواند مطبوع و دلپذیر گردد و موجب عافیت و آسایش شود.

برای پرورش حس مسئولیت اجتماعی مدرسه می‌تواند هم در ساعات درس و هم خارج از ساعات درس بحث‌هایی ترتیب و انجمن‌هایی بدین منظور تشکیل دهد و با در نظر گرفتن استعداد خاص محصل عملاً طریق خدمت به جامعه را نشان دهد. تعقیب این هدف هر قدر هم در وهله اول ناشیانه صورت گیرد باز اثرات شگرفی در زندگی اجتماعی خواهد داشت.

۷ - فقدان حس همکاری

موضوعی که به «عدم احساس مسئولیت» مرتبط است ولی آنقدر اهمیت دارد که جداگانه جزو هدفها قرار گیرد موضوع «نبودن حس همکاری» است. منظور از همکاری جمع کردن قوا در یک جهت برای پیش بردن مقصود مشترک است. قوای ما چون در یک جهت قرار گیرند نیروئی پدید می‌آید که می‌تواند موانع بسیار بزرگ را از میان بردارد. از همین رو در همه جا همکاری از شرائط اصلی پیشرفت شناخته شده و همیشه در تمام اعصار اتفاق و اتحاد و اشتراك مساعی مورد توصیه بزرگان هر قوم بوده است.

در این کشور به اشکال می‌توان چند نفر را یافت که برای مدت نسبتاً طولانی بایکدیگر همکاری کنند. خیلی زود اختلاف بین آنان پیدا می‌شود و اختلاف منجر به نفاق و عداوت می‌گردد و کاری که بنا بوده بر اثر مساعی جمعی انجام گیرد اصلاً شروع نمی‌شود و یا اگر می‌شود ناتمام می‌ماند. علت امر این است که به ما یاد نداده‌اند که اولین شرط همکاری از یک طرف گذشت و تساهل و فداکاری است و از طرف دیگر تقسیم کار صحیح و قبول مسئولیت است و چون مانه گذشت می‌کنیم و نه منصفانه در دسرها را تقسیم می‌کنیم مشکلاتی که رفع آنها احتیاج به توحید مساعی دارد معمولاً گشوده نمی‌گردد و اقدامات اصلاحی در بسیاری موارد فلج می‌ماند.

برای رفع این مانع مدرسه باید اثر همکاری را در پیشرفت جامعه مکرر در مکرر تأکید کند و ترتیباتی فراهم آورد که شاگردان درسهای عملی راجع به لزوم همکاری پیاموند مخصوصاً فعالیت های دسته جمعی فوق برنامه برای پرورش حس همکاری می‌تواند بسیار مفید واقع گردد.

۸ - نداشتن شوق مطالعه

از خواص برنامه حاضر فرهنگ اینست که میل و رغبت به مطالعه و تحقیق و کنجکاوی را در بسیاری موارد از بین می‌برد و رشد فکری شاگرد را متوقف می‌سازد. کسب دانش و معلومات بیشتر یکی از لذائذ پایدار و با ارزش زندگی است. با آنکه بطور عادی هر کس مایل است اطلاعات و معلومات تازه‌ای فرا گیرد روش تدریس و رفتار معلم و محیط مدرسه و سختی یا خشکی دروس چنان است که تدریجاً این میل را می‌کشد و مطالعه و تحصیل را فعلیتی دردزا و منفور می‌سازد. از اینرو در ایران عموم مردم درس خواندن را با زحمت و سختی و مرارت برابر می‌دانند و چنین تصور می‌کنند که هر چه تحصیل بیشتر بارنج و مؤونت همراه باشد قدر و فایده آن بیشتر است. شاهد این امر درس خواندن محصلین در خیا بانها و بی‌خواهی شبهای آنهاست که تصور می‌کنند صرف این بی‌خواهی موجب توفیق آنها باید به‌شود

شاید بعلمت چنین نفرتی است که ما بعد از فراغ از تحصیل نسبت به هر نوع خواندن و مطالعه و تحقیق بی میل می شویم و شاید در اثر چنین روش و برنامه تحصیلی است که ذهن ما محدود و گاه بکلی متحجر می شود. حتی کسانی که دوره های دانشگاه را دیده و در رشته های تخصص پیدا کرده و آن رشته را روزانه وسیله معاش قرار داده اند به کسب معلومات خود رغبت ندارد و از صد ها کتاب و مجله که همراه در رشته آنها منتشر می شود یکی را هم نگاه نمی کنند. و باز شاید بهمین علت باشد که ما در غالب موارد سطحی و سنجیده و نااندیشیده اظهار نظر می کنیم و از غور و تعمق و تفکر در باره مطلبی بیم داریم و هر نوع فکر کردن و عمیق شدن را رنج بار و ملامت آور احساس می کنیم زیان چنین وضعی بارزاست.

افراد مدرسه دیده و تحصیل کرده بجای آنکه بر اثر مطالعات زیاد دارای دقت نظر و نکته سنجی و راست بینی و حریت ضمیر گردند اشخاصی فضل فروش و ایراد گیر و ناپخته و بی مایه و در مواردی متعصب و نحیف الرای و کج اندیش می شوند. معلوم است که با چنین افرادی امید زیاد برای آینده بهتر نمی توان داشت.

اگر مسئولان دستگاه آموزش و پرورش این وضع را عیب بشناسند باید چاره ای مؤثر برای رفع آن بیاندیشند و هر چه زودتر در انتخاب و تربیت معلمان شایسته و اصلاح برنامه و کتب درسی و روش تدریس خود همت گمارند و مشکل بزرگی که بدین صورت در راه رشد و تکامل افراد پدید آمده از میان بردارند.

۹- فخر معنوی

اگر آنچه که در بالا ذکر گردید همه عملی شود - زندگی مرفه و امنیت کامل و بهداشت روحی و جسمی تأمین و مسائل اخلاقی و اجتماعی همه حل شود - باز زندگی که عاری از غنای معنوی باشد لطف و زیب و ارزش زیادی نخواهد داشت. برای زندگی وسائل مادی کمال ضرورت دارد.

اگر نیازمندیهای مزبور فراهم نشود انسان مانند سایر حیوانات زنده نخواهد ماند. اما برای انسان زنده بودن کافی نیست. باید بتواند آزمایا و مواهبی که خاص انسان است استفاده کند و از این راه زندگی خود را بمرحله کمال و آدمیت نزدیک سازد. بنا بر این هر فرد در هر سرزمین باید بتواند ساعات عمده ای از عمر خود را صرف مشغولیتاتی کند که بر عرض و معنای زندگی او خواهد افزود. باید بتواند تشنگی روح خود را سیراب کند و از لذت معنوی بهره به برد و گوش دلش پیامهای مسرت بخشی که هر آن از طبیعت و مظاهر هنری بخش می گردد بشنود و با جهان اطراف خود در تماس و در راز نیاز باشد و مکرر احساس شود و حال کند.

افراد ملتی که از آثار هنری و مظاهر زیبایی موجود در جهان نتوانند لذت به برند و از این راه نتوانند چند بار در روز به جان و ذوق خود شربنی به چشانند غالباً کج مزاج و سخت گیر و بدبین و بیرحم خواهند شد و برای زندگی معنی و ارزشی قائل نخواهند گردید واضح است که چنین خلق و روحیه ای موجب تبائی و مانع ترقی و تعالی می گردد. برای اینکه چنین حالتی در افراد یک سرزمین ظاهر نشود خانه و مدرسه باید به نحو

که مناسب باشد از اول ذوق شاگردان را بشناسند و آنرا تلطیف کنند و جسم و گوش او را به زیبایی‌های جهان باز نمایند. باید با کشف و پرورش استعداد های هنری که خاصه هر محصل است مشغولیتی دلپذیر و پایدار برای همه عمر او فراهم سازند. اگر این کار را مریبان در خردی انجام ندهند در بزرگی امکان انجام آن نخواهد بود.

ارزیابی نتایج

بطوریکه در مقاله قبل اشاره شد چنانچه بخواهیم در مورد نحوه کار دستگاه تعلیماتی خود قضاوت کنیم باید اول هدف هائی مشخص داشته باشیم تا آن هدفها بتوانند ملاک سنجش قرار گیرند. چون تاکنون هدف هائی اعلام نشده ارزیابی فعالیت های فرهنگی هم فعلاً دشوار است. ولی اگر دستگاه فرهنگ هدف هائی نظیر آنچه در فوق ذکر شد انتخاب کند چند سال چند سال دیگر به سهولت می تواند نتیجه کار خود را به سنجد و بگوید تاجه میزان از عهده مسئولیتی که داشته برآمده است. فی المثل سئوالات زیر می تواند ملاک خوبی برای ارزیابی قرار گیرد :

- ۱ - آیا از تمام وسائل مکشوفه برای مجهز ساختن افراد جهت زندگی بهتر استفاده گردیده و همه مدرسه رفتگان مشغول کاری مفید و جدی شده اند ؟
- ۲ - آیا خانواده کانون گرم محبت و شفقت شده و آیا همه در آن احساس خوشی و شادمانی و اطمینان می کنند ؟
- ۳ - آیا از تعداد جرائم و بیعدالتهای کاسته شده و افراد در برابر قانون مطیع تر و وظیفه شناس تر شده اند .
- ۴ - آیا اکثر مردم موافق با اصول بهداشت زندگی می کنند و از تندرستی و نشاط کافی برخوردارند ؟
- ۵ - آیا سؤطن وریا و دروغ کمتر و رفتار مردم توأم با انسانیت و صفا و حقیقت شده است ؟
- ۶ - آیا رغبت بیشتری نسبت به مسائل اجتماعی و بلدی ایجاد شده و حس همدردی و میل بیشتر مفید واقع شدن و خلاق گردیدن تقویت گردیده است ؟
- ۷ - آیا همکاری و سازگاری و تألف جهت نیل به مقاصد مشترک پدید آمده و اصطکاکها و تضادها تقلیل یافته است ؟
- ۸ - آیا افراد توانا شده اند که حقیقت را بجویند و از آن دفاع کنند ؟ آیا فکر از تعصبات آزاد شده و قوه تشخیص رشد نموده است ؟
- ۹ - آیا افراد از ذخائر و مآثر سرشار معنوی که در زمینه ادبیات و هنر موسیقی موجود است تمتع می برند و مشغولیتاتی که زندگی را بارورتر و عنی تر سازد دارند و به بسط معنی هنر و فرهنگ و زیبایی واقعی مدد می رسانند ؟

در پایان دو نکته در خورتاً کید و توضیح است : یکی اینکه دستگاه فرهنگ به تنهایی نمی تواند از عهده بر آوردن تمام هدف های ذکر شده برآید . باید همه دستگاه های اداری و قضائی مملکت در این راه هم آهنگ و هم داستان گردند تا نتیجه مطلوب حاصل شود . در عین حال نمی توان انکار کرد اگر دستگاهی در این باره مسئولیت مستقیم و صریح دارد آن دستگاه

وزارت آموزش و پرورش است نکته دوم اینکه نگارنده بهیچوجه معتقد نیست مطالبی که در اینجا در باره هدف‌های فرهنگی منعکس گردیده کامل و عاری از نقص است. هیچ برنامه فرهنگی هیچگاه نمیتواند کامل تلقی گردد. زندگی بسرعت در تحول است و برنامه فرهنگ هم که با این تحول رابطه مستقیم دارد باید پیوسته اصلاح و تکمیل گردد تا قابل استفاده واقع شود ولی نکته‌ای که باید در خاطر باشد اینست که هر تغییری اصلاح نیست.

آنچه در اینجا فهرست وار اشاره گردید بیشتر بمنظور تحریک فکر کسانی است که نسبت به دستگاه فرهنگ احساس مسئولیت می‌کنند و واقماً خواهان اصلاح آن هستند. بطور قطع با مطالعه بیشتر هدف‌ها و مسئولیت‌های دستگاه فرهنگ را بهتر از آنچه که در اینجا محملاً شرح داده شد میتوان تنظیم کرد.

عیب بعضی از برنامه نویسان فرهنگ اینست که از قشر خود خارج نمی‌شوند و به علت معلومات تخصصی که دارند سعی می‌کنند فقط آنچه خود یاد گرفته‌اند در برنامه به گنجانند و حال آنکه یاد دادن خواندن و نوشتن و جبر و ریاضی و جغرافی و سیله است نه هدف. هدف در تمام موارد زندگی است و چون زندگی است باید هنگام تنظیم برنامه فرهنگ به کلیه حوائج مهم زندگی هشیارانه توجه شود.

ابتهاج - سایه

قصه دل

امشب به قصه دل من گوش میکنی	فردا مرا چوقصه فراموش میکنی!
این در همیشه در صدف روزگار نیست	میکویمت ولی تو کجا گوش میکنی؟
دستم نمیرسد که در آغوش گیرمت	ای ماه با که دست در آغوش میکنی؟
در ساغر تو چیسست که با جرعه نخست	هشیار و مست را همه مدهوش میکنی
می جوش میزند بدل خیم بیا ببین	یادی اگر ز خون سیاووش میکنی
گر گوش میکنی سخنی خوش بگویمت	بہتر ز گوهری که تودر گوش میکنی:
جام جهان ز خون دل عاشقان پر است	حرمت نگاه دار اگرش نوش میکنی
سایه، چو شمع شعله در افکنده ای بجمع	زین داستان که بالبخاموش میکنی